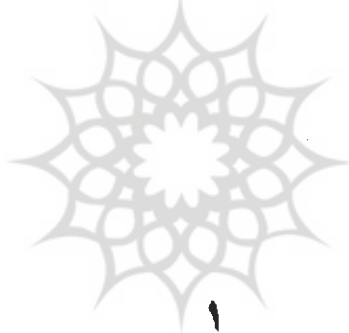


دو نقد

بر مبنای ریاضی عروض فارسی



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چندی قبل رساله‌ای بنام مبنای ریاضی عروض فارسی تألیف آقای مسعود فرزاد بدستم رسید . از آنجا که دامنه بحث و پژوهش درباره عروض فارسی گسترش بسیار دارد هرگونه بحثی در این باره درخور مطالعه و دقت است . عنوان رساله نیز نوید بررسی‌های جدیدی را میداد و همین کنجکاوی برای وصول به تحولات چشمگیری که بتصور من در ذیل آن عنوان جالب میبایست باشد ، باعث شد که رساله مذکور را بدقت مورد مطالعه قرار دهم . خود آقای فرزاد در مقدمه رساله مذکور چنین نگاشته‌اند: «اوزان شعری فارسی بی‌هیچ اغراق، خوش‌آهنگ‌ترین اوزان شعری جهان است ؛ بعبارت دیگر عروض فارسی

کاملترین و دقیقترین عروض جهان و بهمین مناسبت یکی از مایه‌های پیشوائی فرهنگی ایران نسبت به ملل دیگر روی زمین مییاشد. و سپس عروض فارسی را در چهار جدول بطور خلاصه و بترتیب زیر ذکر کرده‌اند :

۱- صداهای الفبائی (فتیک) .

۲- سیلابهای عروضی

۳- ارکان

۴- اوزان »

شك نیست که تقسیم‌بندی نویسنده محترم بصور دیگر نه بصورت فوق در کتابهای عروض زبان فارسی ذکر شده است ، معهذا ایشان بر مبنای همان رده‌بندی سابق‌الذکر مطالب خود را برشته تحریر کشیده‌اند که بترتیب مورد بحث ما خواهد بود .

نویسنده محترم در بخش الفبای شفاهی یا فتیک فارسی چنین نوشته‌اند: «کوچکترین واحد در عروض فارسی عبارت از يك حرف فتیک است.» و ذیل این تعریف جداولی ذکر کرده‌اند که بنام «جدول ویلها» و «جدول کنسها» نامگذاری کرده‌اند ، حق بود نویسنده محترم برای اصطلاحات خاصی از این قبیل اصطلاحات جدیدی را که مورد قبول و کاربرد متخصصین فن میباشد بکار میبردند، یا در صورتیکه سلیقه دیگری داشتند؛ لاقلاً بهمان اصطلاحاتیکه توسط دانشمندان قدیم بکار رفته است، اکتفا میکردند . چه برای آنچه که بنام « ویل » نامگذاری کرده‌اند و واژه دخیل از زبان فرانسه محسوب میشود، اصطلاح مصوت یا «واکه» و برای آنچه بنام «کنسن» نامیده‌اند اصطلاح صامت یا «همخوان» وضع شده است . بخصوص دو اصطلاح صامت و مصوت توسط دانشمندانی مانند ابن سینا بکار رفته و پذیرش عام حاصل کرده است ، پژوهشگران جدید نیز

دواصطلاح فارسی جدید را که همان «واکه» و «همخوان» باشد بکار میبرند، بنابراین من نیز در این مقاله از همین اصطلاحات که معمول استادان فن است، استفاده میکنم. در شرح جدول مصوتها نوشته‌اند: «معمولاً سه ویل آ، او، ای بحال دوقلو، یا دونوبت متوالی در کلماتی تلفظ میشود و در املاهی صحیح نیز باید دوبار (یعنی بترتیب $\bar{a}\bar{a}$ ، uu ، 11) نوشته شود و معادل دو واحد فتیک در عروض فارسی حساب شود.»

لازم بذکر است که مصوتهای مورد نظر ایشان که \bar{a} ، u - $\bar{1}$ میباشد، بهیچ وجه در زبان فارسی رایج یا زبان شعر دوبار متوالی تلفظ نمیشود و این قانونیکه ایشان وضع کرده‌اند فقط در یک مورد و آنهم درباره آنهائیکه به لکنت زبان دچار هستند، مصداق میباشد. اشتباه نویسنده محترم از اینجاناشی شده است که امتداد مصوتهای مذکور را با اجرای متوالی و مکرر آن مصوتها یکسان تعبیر کرده‌اند. شک نیست که در تلفظ گفتاری زبان فارسی امروز نظام کوتاه و بلندی مصوتها مانند شعر نیست. البته امتداد یا کشش مصوتها در زبان رایج روزمره هم یکسان نیست و هر کدام از مصوتها بسته به محیط صوتی خود یا مجاورت صامتی که با آن همنشین است، امتداد خود را تغییر میدهد و نگارنده در آزمایشهایی که در آزمایشگاه آواشناسی دانشگاه تهران بعمل آوردم اندازه گیری‌های لازم را انجام داده و قواعد آنرا استخراج کرده‌ام ولی باید اذعان کرد که نظام کوتاه و بلندی مصوتها آنچنان که در عروض فارسی مطرح میباشد بهیچ وجه در زبان گفتاری فارسی رعایت نمیشود. میدانیم که در عروض فارسی مصوتهای اخیر الذکر از نظر امتداد یا کشش دو برابر مصوتهای $e - o - a$ میباشد و در نتیجه هر هجائی که شامل مصوتهای بلند باشد، هجای بلند و هر هجائی که شامل مصوتهای اخیر الذکر باشد هجای کوتاه محسوب میشود و استثناء در

اینکه مصوت کوتاهی در تقطیع بلند شمرده شود، بسیار نادر است. حال نمیدانم این توهم برای نویسندۀ محترم از کجا ناشی شده است که مصوتهای بلند در تلفظ شعر را بقول خودشان «دوقلو» فرض کنند و فکر کنند که آنها دوبار تلفظ میشوند. در حالیکه تفاوت کمی بین دسته مصوتهای کوتاه و مصوتهای بلند در تلفظ شعر فقط در کشش یا امتداد آنها است نه در دوبار یا یکبار اجرا شدن آن مصوتها. در جای دیگر مرقوم داشته اند: «هریک از سه وبل آ - او - ای قبل از حرف ن (بشرطی که این حرف در آخر جمله واقع شده باشد، یا حرف ملفوظ بعد از آن کنسن باشد) بصورت منفرد میآید؛ مثلاً در جان، چون، کین، یا جاندار، چون من و کین توز.»

لازم بتذکر است که بهنگام وقوع صامت خیشومی π بعد از مصوتهای مذکور یعنی $\text{ä} - \text{u} - \text{i}$ بخشی از مصوتهای اخیر الذکر خیشومی (غنه‌ای) میشوند و در نتیجه از امتداد آنها بصورت خالص یا غنه‌ای کاسته خواهد شد. بنابراین اشتباه دوم مؤلف از همان توهم قبلی سرچشمه گرفته است، در صورتیکه مصوتهای اخیر الذکر فقط از نظر کمی بعلت غنه‌ای شدن بخشی که مجاور صامت π است کوتاه تر میشود و در نتیجه هجائیکه در بر دارنده مصوت مذکور میباشد معادل یک هجای کوتاه خواهد بود نه یک هجای بلند. در اینجا بهیچ وجه مسئله حذف یک مصوت از دو مصوت مکرر نیست و بخلاف آنچه که مرقوم داشته اند مصوت «بصورت منفرد میآید»، مصوت مورد نظر از همان آغاز منفرد است نه مضاعف.

در ردیف ۵ شرح قسمت اول کتاب نوشته اند:

«مادر فارسی همزه و ع را عینا مانند یکدیگر تلفظ میکنیم و به این دلیل این هر دو علامت مکتوب از نظر فارسی یعنی در الفبای شفاهی لهجه عادی

فارسی ، يك صدا بیش نیست . همچنین است ت (ط) و ث (س ص) و ح (ه) و ذ (ز - ض . ظ) و غ (ق) . «

آنچه که درباره همزه و ع نوشته‌اند باینصورت است که همزه و عین را مانند یکدیگر تلفظ نمیکنیم بلکه ع را در تلفظ فارسی مانند همزه تلفظ میکنیم ولی عکس این مسئله صادق نیست یعنی هیچگاه همزه را مانند ع تلفظ نمیکنیم . بنابراین آنچه که در خط، از زبان عربی به خط فارسی منتقل شده فقط انتقال خطی است نه آوایی.

در مورد بقیه مطالبی که نگاشته‌اند و دنباله بحث را ادامه داده‌اند با کمال تعجب مشاهده میشود که در زبان فارسی تلفظ ث را اصلی گرفته‌اند و س و ص را گونه‌ای از ث. در حالیکه درست مسئله عکس آنستکه فرض کرده‌اند یعنی ث و ص در زبان فارسی امروز همان س است و در کلیه کلماتی که شامل دو صوت ث و ص میباشد و از زبان عربی داخل زبان فارسی گشته و حتی در کلماتی که از زبان اوستائی یا فارسی باستان بفارسی امروز راه یافته و شامل ث میباشد (مانند کیومرث) تمام ث یا ص‌ها س تلفظ شده و جز این هیچکدام از دو صوت مزبور ادا نمیشود. باز در دنباله بحث خود تلفظ ح را اصلی گرفته‌اند و ه را داخل کمان مرقوم داشته‌اند. در حالیکه باز درست واقعیت امر عکس آنست و تلفظ کلیه ح‌ها در کلمات عربی دخیل در فارسی امروز همان ه است. و اجرای ذ - ض - ظ نیز در فارسی - ز - هست. درباره اجرای غ نیز دچار اشتباه گشته‌اند، در حالیکه اجرای کلیه غ‌های کلمات فارسی نزدیکتر به ق میباشد و تنها جایی که در این مورد استثناء است کرمان است که در لهجه قدیم خود (و حتی امروز هم بین نسل گذشته رایج است) بین ن و غ را تمایز قائل هستند.

در جدول صامت‌ها که ارائه داده‌اند سهوهای چندی مشاهده میشود و گذشته

از همان اشتباهات فوق تعدادی از صامت‌ها را هم بشیوه ناصواب رده‌بندی کرده‌اند در برخی از جاها آنچه باید بصورت اجرای اصلی ذکر کنند، داخل کمان نگاشته و فرعی تصور کرده‌اند و در برخی جاها اصولاً حرف الفبائی و صوت ملفوظ مورد نظر ایشان بهم آمیخته و در یک ردیف ذکر شده است. مانند اجرای ذ - ض - ظ که نوشته‌اند ز - ض - ظ و ز را هم از زمره ض و ظ شمرده‌اند در حالیکه باز تلفظ ض ، ظ در فارسی ز میباشد و بعبارت دیگر کلیه کلمات حامل ض و ظ در زبان فارسی بصورت ز تلفظ میشود.

در مورد همزه مرقوم داشته‌اند : «همزه در فارسی مانند هر کنسن دیگر گاهی در اول می‌آید مثلاً در احمد و علی و گاهی در وسط در مؤمن ، معبد و مسعود و مشول و بالاخره گاهی در آخر مثلاً در شیبی و بطوء و بطی و منبع و منبع و تابع.» در حالیکه مصوت بست داریکه در اول کلمات مذکور آمده با همزه میانی و پایانی از یک نوع بشمار نمی‌آید و بهر حال چون بست شروع مصوت‌های آغازی زبان فارسی جنبه واجی (فونولوژیک) ندارد ، بهیچ وجه نمیتوان آنرا معادل همزه میانی و پایانی زبان فارسی محسوب داشت و باید دانست که همزه میانی و پایانی در زبان فارسی نقش تمایز دهندگی (فونولوژیک) دارد .

در صفحه ۵ بحثی راجع به نارسائی القبا بمیان کشیده‌اند که البته صحیح است ، ضمن بحث مذکور مرقوم داشته‌اند : «از این حیث همه الفباهای موجود در دنیا دارای نقایص متعدد است.» حق بود الفبای فونتیک بین‌المللی را استثناء میکردند و ضمناً از آنجا که ایرانیان مخترع یکی از کاملترین الفباهای جهان هستند ، حق بود از این الفبا که همان الفبای اوستائی نامیده میشود ، ذکری بمیان می‌آورند.

در ردیف ۱۵ شرحی بر مسائل خاص زبان مرقوم فرموده‌اند که عیناً نقل میکنیم : «ك دارای دو صدای مختلف است و به نظر من لازم است که برای هر يك از آنها يك علامت مکتوب جداگانه و ساده و مستقل داشته باشیم . باین ترتیب کار املاء

آسانتر و دقیقتر میشود. مثلاً تفاوت لغت « کبار » در لفظ فارسی عادی و در لهجه ترکی هیچ چیز جز تفاوت دو نوع که اولی نرم است (مثلاً در کنون و کانون) و دومی سخت یا غلیظ است (مثلاً در کتاب یا کیمیا) نیست. همچنین دو نوع گاف در تلفظ داریم یکی نرم (مثلاً گمراه و گاهگاه) و دیگری سخت یا غلیظ (مثلاً در گردن و گهگیر) این دو گاف مختلف نیز باید با دو حرف مکتوب نموده شود.»

باید دانست که اصوات زبان بر دو گونه کلی تقسیم میشوند، دسته اول آن تعداد اصواتی است که دارای خاصیت تمایز دهندگی هستند و در حقیقت بعنوان يك واج مستقل بشمار می آیند و دسته دوم آن اصواتیکه گونه ای از صوت اصلی بشمار می آیند و تفاوت آوائی بین دو گونه که تفاوت ممیز و مفارق نیست. بنابراین هر گاه در الفبا بخواهند برای هر نوع k و g که در زبان فارسی است يك نشانه جداگانه وضع کنند و هر گونه ای از این واج را با يك علامت مکتوب مستقل نشان دهند، نه فقط در خواندن شعر یا متن حاصلی ندارد بلکه بر ابهام و پیچیدگی کار نیز افزوده ایم و در حقیقت مشکلی را حل نکرده خود مشکل دیگری به الفبای ناقصی که ایشان اشاره کرده اند، افزوده خواهد شد.

در جای دیگر در تشریح صدای w مصوت u را مرکب از دو مصوت تصور کرده اند که چون در آغاز مقاله این مطلب مورد بررسی قرار گرفت، از طرح مجدد آن خودداری میکنم. دیگر اینکه در جدول صامتهای زبان فارسی امروز w را هم مطرح کرده اند و مرقوم داشته اند :

« وقوع w در لهجه عادی زبان فارسی مسلم است متنها منحصر است به بعد از o در ترکیب دو حرفی ow چنانکه در کلمات ذیل مشاهده میشود:

دو (dow) از دویدن، جو (Jow)، مورد (mowred)، دولت (dowlat)،

راهرو (rahrow) ، هوچی (howchi) و غیره.»
 لازم تذکر است که واج بعد از d در کلمهٔ دو در زبان فارسی جز همان
 مصوت ۰ چیز دیگری نیست و همچنین است در کلمه جو و آنچه در کلمه دویدن
 یا جویدن بعد از مصوت ۰ ظاهر میشود همانا صامت ۷ است که بین دو مصوت
 واقع میشود .

در بخش «سیلابهای عروض» bi - bu - bä را با حروف اختصاری صامت
 و مصوت نشان داده اند باین ترتیب cvv که البته اشتباه است. چه این قبیل هجاهای
 عروضی در مقابل سه مصوت دیگر، هجای بلند محسوب میشوند و مضاعف کردن
 نشانهٔ ۷ که دال بر مضاعف بودن مصوت بعد از صامت است، ناشی از همان
 اشتباه اصلی ایشان است که قبلاً تذکر داده شد. هر گاه منظور نشان دادن امتداد
 مصوت مورد نظر باشد، میتوان با قرار دادن یک خط تیره زیر مصوت یا علامت
 اختصاری آن، مسئله را نمایان کرد.

البته زحمات آقای مسعود فرزاد در مطالعات عروض فارسی درخور
 تقدیر است و هر گونه ابتکاری مسلماً در بدو امر مباحث جدیدی را بمیان خواهد
 آورد. قسمت سوم کتاب ایشان که در آن ارکان عروض را تشریح کرده اند،
 خود بحث جداگانه ای دارد که بموقع از آن سخن خواهد رفت .

ساسان سپینتا

عروض فارسی هر چند سابقهٔ ممتددیرینه‌ای دارد و از عروض هندوایرانی که پیش از اسلام و حتی پیش از جدائی آریائیها از هم ، موجود بوده و اصطلاحات آن هنوز در زبان سنسکریت یافت میشود ، منشعب میباشد ؛ ولی متأسفانه در تاریخ ادب اسلامی کمتر بدین موضوع توجه شده و عروض نویسان فارسی چندان استقلالی برای آن در نظر نگرفته‌اند مگر در بعضی موارد جزئی ؛ بدین - معنی که برای نوشتن عروض فارسی ، از عروض عربی استفاده کرده و حتی اصطلاحات و افاعیل عرب را عیناً بدون کم و کاستی در مورد عروض فارسی معمول داشته‌اند .

نخستین کتابی که مستقلاً در مورد عروض فارسی نوشته شده کتاب «وزن شعر فارسی» آقای دکتر خانلری است . از این رو ، هر تحقیقی که در زمینهٔ عروض شود ، در صورتی که تازه و ابداعی باشد ، درخور تأمل و دقت است و باید مورد نقد و تنقیح قرار گیرد تا سرانجام پس از بررسیهای لازم و کوششهای ممتد در این راه ، عروضی نسبتاً درخور با شعر فارسی نگاشته آید .

آقای «مسعود فرزاد» در کتاب خود تحت عنوان «مبنای ریاضی عروض فارسی» کوششهایی تازه برای یافتن اصول مستقل وزن شعر فارسی بعمل آورده و از این نقطه نظر، سعی ایشان مشکور است. نگارنده این نقدگونه به مواردی اشاره میکند که لااقل به نظر او درخور تأمل و دقت است. آیا نظرات وی در راه شناخت صحیح تر و علمی تر عروض فارسی مؤثر خواهد افتاد یا خیر و آیا در نظرات خود دچار خبط و اشتباه شده یا نه، امری است که خود نمیداند. فقط آنچه از روی گمان قریب به یقین (لااقل در این زمان) دریافته؛ بیان میدارد. شاید درست باشد و شاید غلط، ولی مسلماً نتیجه خوب خواهد بود و همین بحث و نقد و تحلیلهای علمی و غیر علمی باعث پیشرفت بیشتر عروض فارسی خواهد گردید. و ما او تیمم من العلم الاقلیلاً.

ص ۶، قسمت دوم. «در عروض فارسی فقط دو نوع سیلاب داریم:» برخلاف نظر نویسنده (که شبیه است به نظر عموم عروض نویسان) در زبان فارسی سه نوع سیلاب یا هجا داریم: کوتاه، متوسط، بلند: کوتاه عبارت است از يك صامت و يك مصوت مثل ba مصوتهای کوتاه نیز به تنهایی يك هجای کوتاه بشمار میروند. متوسط عبارت است از دو صامت و يك مصوت کوتاه مثل bar. و یا يك صامت بایك مصوت بلند مثل (با) ضمناً تمام مصوتهای بلند به تنهایی يك هجای متوسط بشمار میروند. بلند عبارت است از دو صامت و يك مصوت بلند مثل (کار) یا سه صامت و يك مصوت بلند مثل (کارد) و یا سه صامت و يك مصوت کوتاه مثل (کرد) عروض نویسان در شعر فارسی به دو هجا معتقد شده اند و چون به کلماتی نظیر «بار» رسیده اند، «با» (bā) را جدا يك هجا گرفته «ر» و «د» را يك هجای دیگر و آنرا متحرك ساخته بدون هیچ دلیل و علتی با هجاهای بعدی تلفیق کرده اند و مثلاً شعر «حافظ» را چنین تقطیع کرده اند:

«... که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکلها»

— — — u — — — u — — — u — — — u

که «ولی افتاد مشکلها» را این طور خوانده اند: (ولی افتا) (دمشکلها).

چرا؟ من نمیدانم. شاید میخواستند بدین ترتیب تقاربی بیشتر و توافقی کاملتر میان ارکان شعر حاصل کنند یعنی چون بیشتر ارکان «مفاعیلین» میباشد، بهتر دیده‌اند «ولی افتاد» را که «مفاعیلان» است، مبدل به مفاعیلان کنند و «د» ساکن باقی مانده را محترک ساخته، هجای دیگری بشمار آورند. غافل از آن که شاعر چنین شعری گفته و «افتاد» را با سکون «د» سروده و بر فرض این که اشتباهی هم مرتکب شده باشد (که نشده) بر ماست که عین شعر او را تقطیع کنیم زیرا منظور از تقطیع نشان دادن پایه‌های شعری و در عین حال پیدا کردن قوالبی است که عبارات شعری را تعیین کند و اگر ما «د» را در «افتاد» متحرک سازیم، این منظور حاصل نمیشود. در این صورت ما «افتاد» (به سکون دال) را تقطیع نکرده‌ایم، بلکه «افتاد» (به تحریک دال) را تقطیع کرده‌ایم با دال متحرک و نه دال ساکن. ص ۶، شماره ۳: «... اگر حرف سوم و ویل باشد، این و ویل در همه حال تکرار همان و ویلی است که حرف دوم آن سیلاب عروضی را تشکیل میدهد و فرمول این قسم از سیلاب سه حرفی عبارت از cvv میباشد، مثلاً $b\ddot{a}a$ یا buu و bii ». پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده ویل‌های بلند \ddot{a} و \ddot{u} را دو برابر ویلهای a و o گرفته است و حال آن که اختلاف این ویلها کیفی است نه کمی. در زبان عربی صحیح است که \ddot{a} را دو برابر a بگیریم، ولی در زبان فارسی اختلاف \ddot{a} و a در کمیت نیست، در کیفیت است. بعلاوه با فرض صحت نظر نویسنده فرقی میان $b\ddot{a}a$ و $b\ddot{a}$ نیست و اگر ما « \ddot{a} » را همچنان تا روز قیامت بکشیم هنوز ویل کوتاه است و « \ddot{a} » را اگر با امتدادی کمتر از « a » ادا کنیم، ویل بلند بشمار می‌آید، در زبان عربی «ضارب» را $z\ddot{a}reb$ تلفظ میکنند یعنی درست « a » در ضارب دو برابر « a » در «ضرب» $zaraba$ است ولی در زبان و شعر فارسی چنین نیست.

ص ۷ ، شماره ۹ : « هر حرف فنتیکی اعم از کنسن یا ویل عیناً معادل هر حرف فنتیک دیگر میباشد . cvc و cvv یکسانند. »
 قابل تأمل است . کمیت اصوات هجائی در شعر قابل تغییر است و دارای حکم کلی نیست .

ص ۷ . شماره ۵ : سیلاب کوتاه را ۲ واحد و سیلاب بلند را ۳ واحد گرفته اند . اگر منظور از واحد ، حرف باشد ، درست است ، سیلاب کوتاه دو حرفی است (يك حرف صامت و يك حرف مصوت) و بلند سه حرفی و بیشتر .
 ص ۷ ؛ شماره ۹ : سیلاب کوتاه را نسبت به بلند فرعی شمرده اند . درست نیست ، زیرا فرعی اصلی بودن سیلابها نسبت به هم وجهی ندارد و هر دو اصلی است . یعنی سیلاب «با» همانقدر اصلی و معتبر است که سیلاب «بر» و «بار» و «کار» .

ص ۷ ، شماره ۱۰ : از چپ به راست نوشتن یا از راست به چپ نوشتن خط عروضی تفاوتی ندارد و يك امر قراردادی است و چه بهتر که در يك امر قراردادی که تفاوتی هم در تغییر دادن آن نیست ، از رسم سنتی یعنی از راست به چپ نوشتن تبعیت کنیم .

ص ۸ : « اوزان اساسی ما چهار سیلابی هستند . » در فارسی اوزان پنج سیلابی نیز داریم (متفاعلن) و سه سیلابی نیز داریم (فعولن و فاعلن) و هیچ ملاکی در دست نداریم که اوزان چهار سیلابی اساسی هستند و سه سیلابیها و پنج سیلابیها غیر اساسی .

ص ۸ ، شماره ۴ : « شاید بتوان گفت پدر پدر ارکان فارسی رکنی است که از چهار سیلاب بلند ساخته شده باشد و آن عبارت از «مفعولاتن» (---) میباشد. »

نویسنده ، افعال عروسی را مشتق از «مفعولاتن» میدانند . گوئی فکر کرده‌اند که اشتقاق عروسی نیز مثل اشتقاق صرفی است (چنان که پیشینیان نیز همین گمان را کرده بودند) که يك مشتق از مشتق دیگری آمده باشد . مثلاً ضارب از ضرب مشتق شده است و مضارب به ترتیب از ضارب و ضرب . مسئله اینجاست که اشتقاق مورد نظر ایشان کمی است یعنی هر رکنی که چهار هجای بلند داشته باشد ، آنرا اصیل میگیرند و بقیه را مشتق از آن می‌انگارند . مثلاً مفاعیلن را از مفعولاتن و مفاعلن را از مفاعیلن و مفتعلن را از مستفعلن و غیره مشتق میدانند . این نظر که به عبارتی دیگر قدما هم متذکر آن شده‌اند ، صحیح نیست . هر رکنی برای خود مستقل است و نمیتوان گفت مفاعلن از مفاعیلن آمده و فاعلن از فاعلاتن و مفتعلن از مستفعلن . البته به يك اعتبار فرعی و اصلی وجود دارد که در کتاب عروض تحقیقی آنرا ذکر کرده‌ایم و آقای دکتر خانلری هم در کتاب خود متذکر آن شده‌اند .

در شعر فارسی رکنی به صورت (— — — u) می‌آید و رکنی دیگر به صورت (u — u) و نمیتوان و نباید گفت که کدام يك از دو رکن مذکور اصلی و کدام فرعی است . تعداد بیشتر هجاها دلیل بر اصالت رکن در همه جا نیست . ممکن است که در شعری ۸ مفاعیلن یافت شود . حال اگر شعری بیاییم که بجای ۸ مفاعیلن ۶ مفاعیلن در آن باشد ، به اعتباری میگوئیم شعر ۶ رکنی فرع شعر ۸ رکنی است و یا مثلاً در رکن آخر شعر بجای مفاعیلن ، مفاعیل بیاید ، میگوئیم این رکن فرع رکن مفاعیلن است یعنی همان رکن است که يك هجا از آخر آن افتاده است . ولی به هیچ روی آن طور که قدما ذکر کرده‌اند ، مزاحفات از ارکان با اصطلاح سالم نیامده‌اند و فرع آنها محسوب نمیشوند . مفتعلن برای خود رکنی اصیل است و مفاعلن و مفاعیلن و فاعلن نیز هر کدام در حد خود مستقل

بشمار می‌آیند ، تحقیق این امر در کتاب وزن شعر فارسی آقای دکتر خانلری (ص ۹۳ به بعد) به تفصیل آمده است .

« مفعولاتن » نمیتواند پدر رکنهای عروضی باشد . شاید بتوان از نظر اشتقاق صرفی و یا اشتقاق بر مبنای کمیت حروف ، ارکان کوچکتر و یا دارای حروف فونتیکی کمتر را از مفعولاتن مشتق دانست که مثلاً مفعولاتن گاهی مفعولن میشود و گاهی مفاعیلن ولی از نظر اصالت وزنی هیچ دلیلی نیست که مفاعیلن مشتق از مفعولاتن باشد . هر يك از ارکان در حد خود اصیلند .

ص ۹ ، قسمت ۹ و ۸ : از فاعلاتن و مستفععلن و مفاعیلن ، سه فرع فاعلاتن و مفتعلن و مفاعیلن را گرفته اند که اشتباه دیگری است . اولاً هیچ تناسب عروضی و هجائی میان آنها نیست ، یعنی فاعلاتن (- u -) با فاعلاتن (- - u -) تناسب هجائی ندارد و دلیلی هم نیست که فاعلاتن را مشتق از فاعلاتن بدانیم . چرا فاعلاتن از فاعلاتن مشتق نباشد که با تبدیل a به ā پدید آمده باشد؟ همچنین مفتعلن (- u u -) با مستفععلن (- u - -) تناسبی ندارد و مفاعیلن (- - - u) با مفاعیلن (- u - u) و دو رکنی را که با هم تناسبی ندارد ، نمیتوان در يك ردیف قرار داد . این اشتباه را قدما نیز مرتکب شده اند و آقای دکتر خانلری هم تذکر داده اند .

ص ۱۰ ، قسمت ۱۱ : اشتقاق فعولن و فاعلن و فعلن از مفاعیلن و مفاعیلن و فاعلاتن و فاعلاتن نیز نادرست بنظر می‌آید . فعولن مرکب است از يك و تد و يك سبب (یا يك هجای کوتاه و دو هجای متوسط) که با يك تکیه از مجموعه هجاهای دیگر جدا شده است و دلیلی نیست که فعولن مشتق از مفاعیلن باشد .

ص ۱۱ ، قسمت ۱۴ : « رکن دوسیلابی و يك سیلابی نداریم . » رکن دو سیلابی در فارسی داریم ، مثل فعلن (تن تن) نویسنده معتقد است که آنچه بدین صورت آمده ، قسمتی از رکنی بزرگتر است که از آن جدا شده است و حال

آن که فعلن از رکنی جدا نشده و خود با استقلال مجموعه‌ای است از دو هجا که با یک تکیه از مجموعه‌های هجائی دیگر ممتاز شده و یک رکن بشمار رفته است. شرط اصلی در تقطیعات عروضی ملفوظ وزنی است نه ملفوظ معنوی و بر فرض که قسمتی از یک ترکیب لفظی هم جدا شده باشد (که بسیار زیاد این امر اتفاق می‌افتد) همان قسمت جدا شده با قسمتی از بعد از خود ممکن است رکن بحساب آید و نباید انگاشت که چون از جزء پیشین جدا شده، اصالتی ندارد. مثلاً در شعر حافظ (الایای) و (یہس ساقی) هر کدام یک رکن بشمار می‌آید و نباید بخاطر این که (یہس) قسمتی از (ایہاالساقی) است؛ فرعی و مشتق گرفته شود. ص ۱۲، جدول ۱۰: مفاعیلتن و مفاعلاتن و مفاعلاتن و مستفعلاتن و مفتعلاتن را بترتیب مشتق از مفاعیلن و مفاعلن و فاعلاتن و فعلاتن و مستفعلن و مفتعلن با افزودن یک سیلاب به آخر رکن میدانند، این نیز یک اشتباه دیگر است، زیرا مفاعیلتن از مفاعیلن مشتق نیست. اولاً چرا مفاعیلن از مفاعیلتن مشتق نباشد، همانطور که مفاعلن و فعولن از مفاعیلن و مفعولاتن مشتق بود؟ ثانیاً بر فرض وجود رکنی بر وزن مفاعیلتن آن را باید رکنی مستقل شمرد و مرکب از مجموعه‌یی از هجاها (--- u) و همچنین (- u u -) و غیره که همه مستقل است و از هم مشتق نشده است،

البته در اینجا متعرض این نکته نمی‌شویم که تمام این افعال که قدما به نحو اتم و احسن گفته‌اند (بیشتر تحت تأثیر صرف و اشتقاق صرفی) در عروض جدید از بین می‌رود و به مجموعه‌یی از سیلابهای کوتاه و بلند و ضربهای متناوب تبدیل میشود.

ص ۱۳، جدول ۱۱: همان شرحی که در مورد جدول ۱۰ گفتیم، در مورد این جدول نیز صادق است، یعنی دلیلی نداریم که مفاعیلتن را مشتق از مفاعیلتن

بدانیم . (آیا صرفاً بخاطر این که مفاعیلتن از مفاعیلتن يك هجای بلند کمتری دارد ، آن را میتوان از این مشتق دانست ؟)

ص ۱۳ ، قسمت ۲۲ : راجع به اختیار فعلاتن بجای متفاعلن و بیان این که اولی بیشتر با فعلاتن متناسب است ، سخن گفته اند که باید گفت همان اشتباهات گذشته را مرتکب شده اند ، یعنی اشتقاق صرفی را ملاک قرار داده اند که مثلاً فعلاتن متناسب تر است ، از آن جهت که از نظر فورم با فعلاتن شباهت بیشتری دارد تا متفاعلن ، که نادرستی این نظریه روشن است . ثانیاً نه فعلاتن و نه متفاعلن از فعلاتن آمده است بلکه هر کدام در حد خود اصیل و مستقل بشمار میروند . تبصره : جای آن نیست که بگوئیم بجای متفاعلن بهتر است (فعلن فعل) و یا (ت ت ت تن) یگذاریم که هم ارکان صحیح تر نموده شوند و هم قوالب منتخب عروضی قابل تبدیل به قوالب دیگری نباشد . میتوانیم نظر آقای فرزاد را برعکس کنیم و بگوئیم مفعولاتن و مشتقات آن از (فع) گرفته شده است ، بدین صورت که چهاربار تکرار شده و مفعولاتن پدید آمده و با سایر تغییرات ، سایر ارکان عروضی بوجود آمده است .

ص ۱۴ ، جدول ۱۲ : هیچ يك از افاعیل از نظر اشتقاق عروضی از یکدیگر نیامده و دارای تناسب هجائی هم نیستند .

ص ۱۶ ، جدول ۱۳ : افاعیل مذکور ، افاعیل فعال هستند ولی از یکدیگر مشتق نیستند و هر يك گونه ای خاص از ترکیب هجائی را دارا هستند . جمع بندی عددی آنها نیز قابل تأمل است .

بر مبنای همین نظرات ، آقای فرزاد کتابی دیگر نوشته اند به نام « مجموعه اوزان شعر فارسی » (چاپ ۱۳۴۹) که در آنجا نیز نظراتی مخالف نظرات علمی ایراد کرده اند . مثلاً در ص ۲ چنین آورده اند : « هر پایه یا وزن شعری فارسی

متعلق به یکی از سه بحر هزج و رجز و رمل است.» و حال آن که پایه‌های شعری محدود به این سه رکن نیست، مثلاً فاعلن و فاعلن و فعلن و غیره. اشتباه نویسنده این بوده که سه پایه فوق را اساس قرار داده و مثلاً فاعلن و فاعلن را مشتق از این سه رکن دانسته‌اند و این امری است نادرست، زیرا پایه‌های شعری بر مبنای تعریف زیر: «مجموعهٔ هجاهائی که بایک تکیهٔ برجسته مجزا میشود.» محدود به سه پایه مذکور نیست. فاعلن نیز همان اصالت رکنی را دارد که مفاعیلن یا فاعلاتن دارد و همانطور که در مورد کتاب «مبنای ریاضی عروض فارسی» گفتیم از نظر اشتقاق صرفی میتوان فاعلن را مشتق از مفاعیلن گرفت که مثلاً «م» و «ی» از آن حذف شده است ولی این که مفاعیلن را از نظر عروضی و وزنی اصل بگیریم و فاعلن را از آن مشتق بدانیم، همانقدر بدون دلیل است که فاعلن را اصل بگیریم و مفاعیلن را مشتق از آن.

ص ۵، جدول ۲: افاعیل عروضی که ذکر کرده‌اند و تماماً مقتبس از کتب المعجم و معیار الاشعار است، باید تغییر پذیرد و برای نشان دادن ضربهای مرتب (زیرا هر پایه از چند ضرب تشکیل میشود) و میزانهای دقیق (هر میزانی از چند پایه بوجود میآید) باید آنها را به قوالب دقیقتر و فنی‌تر (ت و تن و نام) تبدیل کرد، چون قوالب منتخب در کتب قدما در تقطیع اوزان قابل تغییر است. مثلاً در تقطیع شعر زیر (ص ۱۵، گروه ۲۴ همین کتاب) تأمل کنید. «گفتمش دل بپردی، خود کجایش سپردی» که بروزن (فاعلاتن فعولن) ۲ بار تقطیع شده است و میتوان آن را با قالب های زیر نیز تقطیع کرد: (فاعلن فاعلاتن) یا (فاعلاتن فعل فع) یا (فعل فع فعل فع) و امثال اینها که شاید بسیار زیاد باشد.

پس باید بر مبنای علمی و ضوابط دقیقتری قوالب عروضی طرح ریزی شود که نتوان جز آن قالب منتخب قالب دیگری بجای آن گذاشت، مثل قوالب (ت و تن و تام) مذکور .



محمد فشارکی

استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی